

که حاکم است «عدم تجانس» است. بدین ترتیب، در امریکا، ژاپن و اروپا، تولید انبوه زدایی شده^۵ به طور فزاینده‌ای جای تولید انبوه را می‌گیرد. مبنای تولید صنعتی انبوه زدایی شده بر محصولات نامتجانس است، و حتی بر محصولاتی که مدل آنها بر پایه سلیقه خریدار تعیین می‌شود. این محصولات را در کارخانه‌هایی تولید می‌کنند که انعطاف پذیرند، و با کامپیوتر هدایت می‌شوند. بازارهای انبوه، به طور همزمان، جای خود را به بازارهای بسیار کوچک و امن می‌دهند که با کامپیوتر مرزبندی و سازماندهی می‌شوند. مصرف نیز، همزمان با تولید، انبوه زدایی شده است.

واحد خانواده صنعتی معیار در جامعه انبوه است که فرض بر این بود که تقریباً همه می‌توانند خود را با آن منطبق کنند — خانواده «هسته‌ای»^۶ بود. این خانواده تشکیل می‌شد از پدری که کار می‌کرد، مادری که به خانه‌داری می‌پرداخت، و دو فرزند با سن کمتر از ۱۸ سال. ولی اکنون فقط ۵٪ از خانواده‌های آمریکایی با این مدل موج دومی جور درمی‌آیند. جامعه کنونی، زمینه رشد روابط خانوادگی بسیار متنوعی را فراهم می‌سازد: از خانواده‌هایی با مادر ازدواج نکرده تا خانواده‌های حاصل ازدواج‌های متوالی و مکرر؛ یا خانواده‌های به اصطلاح «ساندویچی» که در آنها زوج میان‌سالی هم مسئولیت فرزندان خود را به عهده دارند، و هم کفالت مادران و پدران



خویش را. در فقیرترین جامعه‌ها، وجود مادرانی که ازدواج نکرده‌اند و فرزندان‌شان که حاصل زناشویی قانونی نیستند در واقع امری معمول است.

فرایند انبوه‌زدایی عمیق، که اکنون بسیاری از کشورها را فرا گرفته است، همچنین اثر مستقیم بر روابط قومی یا نژادی دارد.

در سراسر دوران موج دوم، اقتصاد صنعتی به نیروی کار انبوه و استاندارد شده نیاز داشت. آمریکا، برخلاف اروپا، در سالهای اولیه دوران صنعتی شدن، به علت مهاجرت کارگران به غرب کشور، دچار کمبود مکرر نیروی کار بود.

ظهور قدرتمندان صنعتی^۷، مشکل کمبود نیروی کار را حل کرد، بدین ترتیب که انرژی و تکنولوژیهای بدیع جایگزین نیروی کار شد. در بعد سیاسی نیز، همان قدرتمندان، سیاستهای آزادی مهاجرت را وضع کردند. در نتیجه، کارگرانی با زبانهای مختلف، از سراسر جهان به آمریکا سرازیر شدند.

به منظور افزایش کارایی نیروی کار، لازم بود که کارگران را متجانس کنند یا به صورت توده‌های انبوه درآورند. برای تحقق این امر، کمال مطلوب این بود که مهاجران فرهنگ پیشین خود را ترک کنند و با هویت جدید و کاملاً آمریکایی، از «بوتۀ ذوب^۸» بیرون بیایند. در حالی که مذه‌بها و فرهنگهای متفاوت درهم می‌آمیختند، آمریکاییان، از جمله آمریکاییان جدید، در مقابل ادغام نژادهای غیر سفیدپوست در جامعه خودشان دست به مقاومت می‌زدند. افریقایی - آمریکاییان، بویژه، برای اینکه در شرایطی مساوی با دیگران وارد اقتصاد و جامعه بشوند، مجبور بودند که پیوسته مبارزه کنند، با این حال هنوز هم توفیقی به دست نیاورده‌اند. اینان، نسل اندر نسل، تأمین‌کننده آخرین ذخیره‌های نیروی کار بوده‌اند، و هنگامی شغلی به کف می‌آوردند که تمامی گروههای کاری دیگر مصرف شده باشند. در جریان جنگ جهانی دوم نیز به همین ترتیب عمل شده بود.

یکی از نتایج آنچه بر شمردیم، ستیزه دائمی میان اکثریت سفیدپوست و اقلیت، سیاهپوست برای یافتن کار بود. زمینه نژادگرایی به شیوه کهن صنعتی همین ستیزه دائمی برای یافتن کار بود. این وضعیت، با وضعیت ملتهای اروپایی مشابهت‌هایی داشت. آنان در دوران شکوفایی اقتصادهای دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ترکان و ملتهای افریقایی شمالی و دیگران را برای به عهده گرفتن شغل‌های پست به کشورهای خود فرا خوانده بودند.

اما، هنگامی که دوران موج سوم فرا رسید، نیازهای اقتصادهای پیشرفته نیز تغییر کرد، و به همین ترتیب، طرز تلقی عموم نسبت به مهاجرت، یکپارچه شدن و ادغام شدن نیز عوض شد.



در امریکا، و بویژه در لوس آنجلس، «بوته» ای که از آن یاد کردیم، جای خود را به پدیده‌ای داد که به اصطلاح «کاسه‌سالاد» نامیده می‌شود. بر این اساس، گروه‌های قومی، مذهبی، نژادی، و دیگر گروه‌ها، هویت فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، و در عین حال خواستار حرمت، عدالت و دستیابی مساوی به امکانات اقتصادی هستند.

آنچه موج سوم جایگزین «بوته» موج دوم کرده است، در واقع، چیزی نیست مگر انبوه‌زدایی شدن اعمال شده در روابط بین گروه‌ها، تا سراسر جامعه نامتجانس تر شود. این وضعیت، گروه‌بندی‌های قومی و نژادی کوچک و بزرگ و بسیار پیچیده‌تری را در امریکا به وجود آورده است. تنش‌های میان اکثریت و اقلیت اکنون تحت الشعاع کشمکش‌های میان اقلیت با اقلیت قرار گرفته است؛ مثلاً میان کره‌ایها و سیاهان در لوس آنجلس، یا میان کوباییان و اهالی هائیتی در میامی.

همه این منازعه‌های اجتماعی را تغییری ساختاری شدت می‌بخشد: اقتصاد موج سوم، نمی‌تواند به سادگی مشاغل کارخانه‌ای عادی (روتین) برای «رادنی کینگ»^{۱۰}های جهان — یا، به همان ترتیب، برای نژادپرستان سرتراشیده^{۱۱} که سیاهان و آسیاییان را در کالیفرنیا، و ترکان و اهالی شمال آفریقا را در اروپا کتک می‌زنند، فراهم کند.

جامعه‌های دودکشی موج دوم، که بر مبنای کارهای تکراری و بی‌نیاز به کار فکری بنا شده بودند، به چنان کارگرانی نیاز داشتند. ولی، اقتصاد موج سوم، برعکس، جایی برای تعداد کم‌افزون کارگران غیر ماهر ندارد؛ بدون اینکه رنگ این کارگران عامل تعیین‌کننده‌ای باشد.

شرکتهای جدیدتر «پایه‌های» گسترش شتابان اقتصاد موج سوم در سراسر امریکا، اروپا، ژاپن و مناطق دیگر هستند. این اقتصادی است که منابع اولیه آن عبارتند از: نیروی ذهن، خلاقیت نوآورانه، مهارتهایی که سریعاً فراگرفته می‌شوند و به سرعت فراموش می‌گردند، ناپایداری تشکیلاتی، و صلاحیتهایی که منشأ آنها بوروکراسی نیست. این اقتصادی است که اساس آن بر ارتباطات آنی است، و بر کامپیوتری‌شدنی که پایه آن بر زیربنای الکترونیکی گسترده در سطح کره زمین است، و بالاتر از همه، بر مبنای طرز تلقیهای جدید و حتی مهارتهای جدیدتر (و پیوسته در حال تغییر).

این اقتصاد موج سوم — نظام جدید تولید ثروت — قرار نیست از میدان به در برود. دودکشا و خطوط تولید موج دوم، که دورانشان به سر آمده است، قرار نیست

که دوباره باز گردند. دوران آنها، و شغل‌هایی که به وجود می‌آوردند، برای همیشه به سر آمده است.

سیاستمداران کنونی که نتوانسته‌اند خود را برای اقتصاد موج سوم — که آینده‌نگران و دیگران در آغاز دهه ۱۹۶۰ آن را پیش‌بینی کرده بودند — آماده کنند، به مردم فریبی پناه آورده‌اند. آنان خواستار نظام‌های اقتصادی حمایتی^{۱۲} هستند، بدین خیال که بدین وسیله می‌توان کارگران را در خطوط تولید منسوخ شده و ماقبل روباتیک به کار گماشت. آنان خواستار برنامه‌های رفاهی انبوه بیشتری هستند، گویی با برنامه‌های بوروکراتیک‌تر می‌توانند مشکلات بزرگتر را حل کنند. یا در زیر پرچم بازار آزاد سینه می‌زنند، با این خیال واهی که بازار آزاد، به تنهایی، و بدون پشتیبانی و راهنمایی علمی و هوشمندانه، می‌تواند تمام بیماری‌های را مداوا کند که ریشه آنها در بزرگترین تحول تکنیکی - اجتماعی است که از انقلاب صنعتی به بعد رخ داده است.

چنین به نظر می‌رسد که سیاستمداران نمی‌فهمند که طرح‌های موج دومی آنها برای حل مشکل بیکاری کاربرد ندارد. در اقتصاد تولید انبوه کهن، که متناهی آن بر قدرت ماهیچه است، سیاستمداران می‌توانستند با به کار بستن اقداماتی که اساس آنها بر نظریه‌های کینز^{۱۳} یا طرفداران سیاست‌های پولی^{۱۴} است، به اقتصاد تحرک ببخشند؛ می‌توانستند یک میلیون شغل ایجاد کنند و بیکاران را به کارخانه و ادارات باز گردانند.

در اقتصادهای موج سوم کنونی می‌توانید ۵ و حتی ۱۰ میلیون شغل ایجاد کنید، ولی بسیاری از بیکاران نمی‌توانند آن شغلها را تصدی کنند، چرا که مهارت‌های لازم را ندارند. علاوه بر این، نیازها نیز پیوسته تغییر می‌کنند، بنابراین حتی همان کارگرانی که اکنون مهارت‌های سطح بالا دارند، خیلی زود با کهنه شدن مهارت‌هایشان مواجه می‌شوند، مگر اینکه مهارت‌های باز هم پیشرفته‌تری را فرا بگیرند.

در جوامع موج سوم، بیکاری دیگر «کمی» نیست، بلکه «کیفی» است، به همین دلیل مشکلی ساختاری است. بنابراین، راه‌های درمان پیشنهادی اقتصاددانان و سیاستمدارانی که همچنان در دام طرز تفکر موج دومی گرفتار مانده‌اند، از بیخ و بن بی‌فایده است.

و به همین علت است که هیچ راه حلی برای بحران‌های کنونی متصور نیست، جز اینکه انقلابی موج سوم بنیان تمامی مراکز تحصیلی موج دوم را برکند، و به جای آنها مؤسسه‌های آموزشی کاملاً جدیدی را پایه‌گذاری کند که شباهتی با





کارخانه های زنگ زده ناحیه های صنعتی نداشته باشند.
این شکست هر رهبری سیاسی است که نتواند با آینده ای کنار بیاید که اکنون
امریکا — و تمامی کشورهای پیشرفته صنعتی — با آن رو در رو هستند. در جایی که
آینده نگری وجود ندارد، کلیشه ها رواج پیدا می کنند، مردم نابود می شوند و شهرها
می سوزند.



پی نویسیها

* این مقاله ترجمه ای است از مقاله ای با عنوان "New Jobs, Obsolete Workers"

که در ماه مه ۱۹۹۲ در روزنامه لوس آنجلس تایمز به چاپ رسیده است و خانم ژانت آفاری کپی آن را برای
نگاه نو ارسال داشته اند. متأسفانه شماره روزنامه و صفحه ای که مقاله در آن به چاپ رسیده است روشن
نیست.

1. mass society

۲. برای اطلاع از کم و کیف موج اول، موج دوم، و موج سوم مراجعه بفرمایید به آلوین تافلر، موج سوم،
ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

3. homogeneity 4. heterogeneity

5. demassified 6. nuclear family

7. industrial elites 8. melting pot

9. salad bowl

۱۰. Rodney king، همان سیاهپوستی که مورد ضرب و شتم پلیس لوس آنجلس قرار گرفت، و به دنبال
رأی ناعادلانه دادگاه در این مورد، شورش لوس آنجلس آغاز شد.

۱۱. racist skinheads. طرفداران برتریهای نژادی که معمولاً موی سر خود را می تراشند و رنگین پوستان
را آزار و اذیت می کنند.

12. protectionism

۱۳. جان مینارد کینز J. Meynard keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶) اقتصاددان انگلیسی، طرفدار دخالت
دولت در اقتصاد، تا اشغال کامل ایجاد شود - م.

14. monetarists